

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۳، پیاپی ۲۳

تأملی در اسناد احادیث ناظر به عدالت صحابه

حمیدرضا فهیمی تبار^۱

مهدی آذری فرد^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۲۱

تاریخ تصویب: ۹۲/۴/۲۵

چکیده

بیشتر اهل سنت، تمام صحابه رسول خدا (ص) را عادل می‌دانند؛ از این روی، در نگاه آن‌ها، هر روایتی که به یکی از صحابه ختم شود، به شرطی که سند آن، متصل باشد و وثاقت راویانش احراز شود، از نوع صحیح دانسته می‌شود و باید از هرگونه نقد و ارزیابی متن آن خودداری کرد؛ بنابراین، عدالت صحابه از مبانی رجالی اهل سنت است. اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه، به آیاتی از قرآن و روایاتی از پیامبر (ص) استناد می‌کنند. در این نوشتار، منابعی را معرفی کرده‌ایم که در آن‌ها، برای اثبات عدالت تمام صحابه، به این روایات استناد شده است؛ آن‌گاه راویان این روایات را از نگاه

۱. استادیار دانشگاه کاشان؛ h_fahimitabar@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور؛ m.azarifard@gmail.com

علمای رجالی اهل سنت بررسی کرده و در نهایت نشان داده‌ایم بیشتر این روایات به دلیل نقل شدن از سوی راویان ضعیف، براساس مبانی رجالی اهل سنت، از نوع غیر صحیح دانسته شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: عدالت صحابه، اهل سنت، منابع، روایات،

اعتبار، سند.

۱. مقدمه

از جمله مبانی رجالی اهل سنت، باور به عدالت تمام صحابه است (عسقلانی، بی تا: ۹/۱). این مبنا به اهل سنت، هویت بخشیده و مرزهای رجالی و حدیثی آنان را از امامیه متمایز کرده است؛ به طوری که هر روایتی که سلسله سند آن براساس مبانی رجالی اهل سنت پذیرفته شده باشد و به یکی از صحابه پیامبر (ص) ختم شود، از نگاه بیشتر دانشمندان اهل سنت، از نقد محتوایی مصونیت می‌یابد؛ یعنی صحابی بودن راوی، اساسی‌ترین مبنا برای رجالی اهل سنت است (ابن کثیر، ۱۴۰۹ق: ۱۲۲). در صحاح سته، روایاتی آمده که محتوای آن‌ها عقل ستیز است و با ظاهر آیات قرآن هم‌خوانی ندارد؛ ولی همین روایات به سبب نقل شدن از سوی صحابه، مستند احکام فقهی، کلامی، تفسیری و حدیثی اهل سنت قرار گرفته‌اند (به عنوان نمونه ر.ک. بخاری، ۱۴۰۷ق: ۶/۲۷۰۴-۲۷۰۶، ۴/۱۸۳۵-۱۸۳۶، ۳/۱۲۴۹-۱۲۵۰؛ و مسلم، بی تا: ۱/۱۶۳-۱۶۷، ۴/۲۱۸۶؛ ابن ماجه، بی تا: ۱/۶۴). سند محور بودن روایات نزد اهل سنت و عدول تمام صحابه، چالش‌هایی مهم را در حوزه تفسیر آیات، عصمت انبیا (ع) و منبع علم انبیا (ع) پدید آورده است. شایان ذکر است که بین علمای اهل سنت، بر سر صحیح بودن یا نبودن روایات، حتی روایات نقل شده در صحاح سته، اتفاق نظر وجود ندارد، و از نظر آن‌ها، روایات مستند عدالت صحابه، چه روایات نقل شده در صحاح سته و چه آن‌هایی که در غیر صحاح آمده، دچار ضعف‌های اساسی است. در پی بررسی احوال راویان این احادیث در منابع رجالی اهل سنت درمی‌یابیم ضعف آن‌ها محل تردید نیست و ارزیابی محتوای این روایات با معیار قرآن، عقل و تاریخ قطعی صدر اسلام نیز مردود بودن آن‌ها را اثبات می‌کند.

روایاتی که اهل سنت، عدالت صحابه را از آنها نتیجه گرفته‌اند، به شش دسته تقسیم می‌شوند: در برخی از این روایات، اقتدا به اصحاب، موجب هدایت افراد شمرده شده و در بعضی دیگر، به دوستی با اصحاب سفارش شده است؛ چنان که در بعضی دیگر، از دشنام به صحابه نهی شده است و در برخی از این روایات، اصحاب، برترین مردمان به‌شمار آمده و در بعضی دیگر، مأمور به ابلاغ سخنان پیامبر (ص) و برگزیدگان خداوند متعال قلمداد شده‌اند. در بخش اصلی از پژوهش حاضر، این روایات را ذیل شش عنوان آورده و احوال راویان هر یک از آنها را بررسی کرده‌ایم. معیار ما در این قسمت، تنها دیدگاه‌های رجالی اهل سنت است.

۲. روایات بیانگر عدالت صحابه از دیدگاه اهل سنت

همان گونه که گفتیم، این روایات، شامل شش دسته بدین شرح‌اند:

۲-۱. اقتدا به اصحاب، موجب هدایت است

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۱-۱. منابع روایات

روایات این بخش بدین شرح‌اند:

- «أخبرني أحمد بن يونس ثنا أبو شهاب عن حمزة الجزري عن نافع عن بن عمر أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال: [«مثل أصحابي مثل النجوم يهتدي به فأبهم أخذتم بقوله اهتديتم»؛ یعنی: «مثل اصحاب من، مثل ستارگانی است که با آنها هدایت می‌شوند. اگر سخن آنها را بپذیرید، هدایت خواهید شد»] (عبد بن حمید، ۱۴۰۸ق: ۱ / ۲۵۰).

- «أخبرنا أبو الفتح منصور بن علي الأنماطي، ثنا أبو محمد الحسن بن رشيق، ثنا محمد بن جعفر بن محمد، ثنا جعفر بن يعنى ابن عبد الواحد، قال: قال لنا وهب بن جرير بن حازم، عن أبيه، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: [«مثل أصحابي مثل النجوم، من

اَقْتَدَى بِشَيْءٍ مِنْهَا اهْتَدَى»؛ یعنی: «مثل اصحاب من، مثل ستارگان است. هر که به آنها اقتدا کند، هدایت شده است» [قضاعی، ۱۴۰۷ق: ۲/ ۲۷۵].

- «أبو العباس أحمد بن عمر بن أنس العذری قال أنا أبو ذر عبد بن أحمد بن محمد الهروی الأنصاری قال أنا علی بن عمر بن أحمد الدارقطنی ثنا القاضی أحمد کامل بن کامل خلف ثنا عبدالله بن روح ثنا سلام بن سلیمان ثنا الحارث بن غصین عن الأعمش عن أبي سفیان عن جابر قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: [أصحابی كالنجوم بأهم اقتديتم اهتديتم]؛ یعنی: «اصحاب من همانند ستارگان هستند. از هر کدام پیروی کنید، هدایت می شوید» [ابن حزم اندلسی، بی تا: ۶/ ۸۲؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۴۴].

- أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، وَأَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَا: ثنا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا بَكْرُ بْنُ سَهْلٍ الدَّمِيَّاطِيُّ، ثنا عَمْرُو بْنُ هَاشِمٍ الْبَيْرُوتِيُّ، ثنا سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي كَرِيمَةَ، عَنْ جُوَيْرِ عَنِ الضَّحَّاكِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [مَهْمَا أُوتِيتُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَالْعَمَلُ بِهِ، لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِي تَرْكِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَسُنَّةٌ مِنْ مَنِي مَاضِيَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سُنَّتِي، فَمَا قَالَ أَصْحَابِي، إِنَّ أَصْحَابِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ فَأَيُّمَا أَخَذْتُمْ بِهِ اهْتَدَيْتُمْ، وَاخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ.

یعنی: «هر آنچه از کتاب خداوند به شما [دستور] داده شده، پس به آن عمل کنید. برای هیچ یک از شما در ترک آن، عذری نیست. پس اگر در کتاب خدا نبود، در سنت من جاری شده و اگر در سنت من نبود، آنچه را که اصحاب می گویند [عمل کنید]. همانا اصحاب همانند ستارگان در آسمان اند/ پس از هر کدام پیروی کنید، هدایت می یابید، و اختلاف اصحاب برای شما رحمت است» [بیهقی، بی تا: ۱/ ۱۶۲؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۴۸؛ دیلمی، ۱۴۰۶ق: ۴/ ۱۶۰؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۴۶].

- «عبد الرحيم بن زيد العمي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن ابن عمر عن النبي - صلى الله عليه وسلم: [أصحابی كالنجوم فبأهم اقتدوا اهتدوا]؛ یعنی: «اصحاب من همانند ستارگان اند. به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت می شوید» [ابن عبدالبر، ۱۴۱۴ق: ۲/ ۹۲۳].

- «أبو شهاب الحنات عن حمزة الجزري عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: [إنما أصحابي مثل النجوم فأبهم أخذتم بقوله اهتديتم]؛ یعنی: «همانا اصحاب من همانند ستارگان اند/ پس به سخن هریک از آنها عمل کنید، هدایت می شوید» (همان: ۲/ ۹۲۴).

- الحسين بن أحمد بن سبكه الأمدی أبو عبدالله حدث بقزوین عن أبي الحسن علي بن محمد بن أحمد المعروف بابن لؤلؤ الوراق ثنا أبو علي حمزة بن محمد الكاتب ثنا نعيم بن حماد ثنا عبد الرحمن بن زيد العمي من أبيه عن سعيد بن المسيب عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم: [سألت ربي في ما اختلف فيه أصحابي من بعدى فأوحى إلي يا محمد إن أصحابك كالنجوم في السماء بعضها أضوء من بعض فمن أخذ بشيء مما هم عليه فهم عندي على هدى.

یعنی: «در مورد اختلاف یارانم پس از خود، از خداوند سؤال کردم. به من وحی فرمود: "ای محمد (ص)! اصحاب تو مانند ستارگان در آسمان اند. برخی از برخی دیگر درخشان تر می باشند. هر کس نظری از آنچه را که آنان بر آن [اختلاف دارند]، بپذیرد و عمل کند، در نزد ما هدایت یافته خواهد بود"» (دلمی، ۱۴۰۶ق: ۲/ ۳۱۰؛ رافعی قزوینی، ۱۴۰۸ق: ۲/ ۴۸۴؛ سیوطی، بی تا: ۱/ رقم ۱۳۰۱۲).

خطیب بغدادی در کتاب *الكفاية*، پس از استناد به آیاتی از قرآن و همچنین برخی روایات از جمله روایت «اصحابی کالنجوم» نوشته است: تمامی اخباری که در این مورد وارد شده، مطابق با نص قرآن است و تمام اینها پاکی و یقین بر عدالت صحابه را اقتضا می کند (خطیب بغدادی، بی تا: ۴۸). فخر رازی نیز در کتاب *المحصول* نوشته است: عدالت صحابه با توجه به کتاب و سنت، روشن است. وی سپس به آیاتی از قرآن و نیز روایاتی از جمله «اصحابی کالنجوم» استناد کرده است (فخر رازی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۳۰۷-۳۰۸). آمدی در کتاب *الاحکام فی اصول الأحکام* نوشته است: عدالت صحابه، مورد اتفاق جمهور علماست. جمهور، قائل به قبول تمام روایات و شهادت آنها هستند و این امر، از قرآن و سنت استفاده می شود. وی پس از ذکر روایت «اصحابی کالنجوم» گفته است: اقتدا به فرد غیر عادل، محال است (آمدی، بی تا: ۲/ ۹۱). سخاوی نیز در کتاب *فتح المغیث* نوشته است: آیات زیاد و روایات مشهور و انبوه، عدالت صحابه را قطعی می کند. او سپس برخی آیات و

روایات، از جمله روایت «اصحابی کالنجوم» را بیان کرده است (سخاوی، ۱۴۲۴ق: ۴/۹۵). شوکانی در *ارشاد الفحول* نوشته است: اصل درباره صحابه، عدالت آنها و قبول روایات آنان بدون بررسی احوال آنهاست. وی برای اثبات ادعای خود، به آیات و روایاتی از جمله روایت «اصحابی کالنجوم» استناد کرده است (شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/۱۸۶).

۲-۱-۲. کاوش در اسناد احادیث

روایاتی که مستند خطیب بغدادی، فخر رازی، آمدی، سخاوی و شوکانی قرار گرفته‌اند، به علت جرح راویان از سوی علمای رجال اهل سنت، از نوع ضعیف‌اند.

- حمزه الجزری: بخاری او را «منکر الحدیث» دانسته و نسایی نیز درباره او لفظ «متروک الحدیث» را آورده است (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ۲/۳۷۶-۳۷۷). احمد بن حنبل لفظ «مطروح الحدیث» را درباره اش آورده و ترمذی نیز درباره او گفته است: «ضعیف فی الحدیث» (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۷/۳۲۴-۳۲۵). دارقطنی هم حمزه را متروک دانسته و ابن معین درباره حمزه گفته است: «لا یساوی فلسا»؛ یعنی: «پشیزی نمی‌ارزد» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲/۳۷۹). ابوداود درباره او گفته است: «لیس بشیء» و حاکم نیز گفته است: «یروی احادیث موضوعه» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۳/۲۵).

- جعفر بن عبدالواحد: ابن عدی در وصف او گفته است: «جعفر بن عبد الواحد منکر الحدیث و یسرق الحدیث». او پس از آوردن تعدادی از احادیث ضعیف جعفر گفته است: «وهذه الأحادیث التي ذکرتها عن جعفر بن عبد الواحد کلها بواطیل وله غیر هذه الأحادیث من المناکیر وکان یتهم بوضع الحدیث»؛ یعنی: «و این احادیثی را که از جعفر ذکر کردیم، تمامش باطل است و برای او به غیر از این احادیث، احادیث منکر دیگری نیز هست و او متهم به وضع حدیث بود» (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ۲/۱۵۳-۱۵۵). ابوزرع برای احادیث جعفر بن عبدالواحد، اصلی قائل نیست و دارقطنی هم درباره او گفته است: «یضع الحدیث» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲/۱۴۱).

- ابوهریره: شعبه درباره او گفته است: «ابوهریره همواره در نقل حدیث تدلیس می‌کرد» (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۸/۱۱۷). ابوحنیفه نیز او را عادل ندانسته است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ۸/۱۱۷).

۶۹ / ۴). زمانی عمر او را با تازیانه تنبیه کرد و به او گفت: «فراوان به نقل حدیث می‌پردازد و این نسبت به تو شایسته است که بر پیامبر (ص) دروغ‌گو بوده‌ای» (همان: ۶۸ / ۴).

- سلام بن سلیمان: ابن عدی گفته است: «او نزد من، منکر الحدیث است» و عقیلی نیز در وصف او آورده است: «لا یتابع علی حدیثه» (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۲۸۷ / ۱۲؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۲۴۹ / ۴). ابن حزم درباره او گفته است: «سلام بن سلیمان بی‌روی الأحادیث الموضوعه و هذا منها بلا شک؛ یعنی: «سلام بن سلیمان روایتگر احادیث موضوعه است و شکی در این نمی‌باشد». ابن خراش نیز او را «کذاب» دانسته و ابن حبان درباره اش گفته است: «روی الأحادیث الموضوعه» (البانی، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۱۴۴-۱۴۵).

- حارث بن غصین: ابن حزم و همچنین ابن عبدالبر او را «مجهول» دانسته‌اند (همان: ۱ / ۱۴۵).

- اعمش: «أحمد بن حنبل یقول: "فقی حدیث الأعمش إضطراب کثیر"». ابن المدینی هم گفته است: «الأعمش کان کثیر الوهم فی أحادیث الضعفاء». ابوحاتم درباره او گفته است: «أعمش حافظ یخلط ویدلس». ابوداود نیز گفته است: «روایت اعمش از آنس، ضعیف است». ابن معین نیز گفته است: «تمام روایات او از آنس، مرسل است» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳ / ۳۱۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱۰ / ۲۷۸، ۴ / ۱۹۵).

- ابی سفیان: ابن حزم او را در نقل حدیث، ضعیف شمرده است (البانی، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۱۴۴).

- سلیمان بن ابی کریمه: ابوحاتم او را ضعیف دانسته و ابن عدی نیز درباره او گفته است: «عامه أحادیثه مناکیر ولم أر للمتقدمین فیہ کلاما» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳ / ۳۱۲-۳۱۳؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۱۴۶).

- جویبر بن سعید: ابن معین درباره او لفظ «لیس بشيء» را به کار برده است. جوزجانی با استفاده از عبارت «لا یشغل به» و احمد بن حنبل با استفاده از عبارت «لا یشغل بحدیثه» از او یاد کرده‌اند. ابوداود نیز او را ضعیف دانسته است (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۵ / ۱۶۹-۱۷۰؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۱۶۱). دارقطنی، نسایی و دیگران هم او را «متروک» دانسته‌اند و ابن المدینی او را «ضعیف» شمرده است (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۱۶۱؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۱۴۶).

- ضحاک بن مزاحم: یحیی بن سعید درباره وی گفته است: «کان شعبه لا یحدث عن الضحاک وینکر أن یكون الضحاک لقی ابن عباس قط»؛ یعنی: «شعبه از ضحاک روایت نمی‌کرد و منکر آن بود که ضحاک، ابن عباس را ملاقات کرده باشد». الطیالسی نیز این گفتار شعبه را که ضحاک ابن عباس را ملاقات نکرده، آورده است؛ همچنین یحیی بن سعید گفته است: «ضحاک نزد ما ضعیف است» (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ۴/ ۹۵؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۳/ ۲۹۳-۲۹۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۴/ ۳۹۷-۳۹۸).

- عبدالرحیم بن زید: «قال البخاری: "ترکوه" وقال یحیی: "کذاب" وقال مرة: "لیس بشیء" وقال الجوزجانی: "غیر ثقہ" وقال أبو زرعه: "واه" وقال أبو داوود: "ضعیف"». ابوحاتم درباره او گفته است: «منکر الحدیث کان یفسد أباه یحدث عنه بالطامات»؛ یعنی: «او منکر الحدیث و پدرش نیز فردی فاسد بود. عبدالرحیم از او (پدرش) چیزهای غریبی نقل می‌کرد» (نسایی، ۱۳۶۹ش: ۱/ ۶۸؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۸/ ۳۴-۳۵؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/ ۳۳۶).

- زید عمی: ابوزرعه درباره او آورده است: «لیس بقوی واهی الحدیث ضعیف». ابن سعد و ابن المدینی هم او را ضعیف دانسته‌اند و العجلی درباره‌اش گفته است: «ضعیف الحدیث لیس بشیء». ابن عدی نیز در وصف او گفته است: «وهو من جملة الضعفاء» (مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۰/ ۵۸-۵۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۳/ ۳۵۲). ابوحاتم و نسایی او را ضعیف شمرده‌اند و ابن معین نیز گفته است: «لا شیء وقال مرة ضعیف» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳/ ۱۵۱).

- ابوشهاب الحنات (عبدربه بن نافع): نسایی درباره او لفظ «لیس بالقوی» را به کار برده و از یحیی بن سعید، درباره‌اش چنین نقل شده است: «قال علی: "سمعت یحیی بن سعید یقول: لم یکن أبو شهاب الحنات بالحافظ، ولم یرض یحیی أمره"؛ یعنی: «علی گفت که از یحیی بن سعید شنیدم که می‌گفت: ابوشهاب، فردی حافظ نیست، و یحیی از کار او راضی نبود» (مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۶/ ۴۸۵؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/ ۲۵۵).

- نعیم بن حماد: ابوداود گفته است: «کان عند نعیم بن حماد نحو عشرين حدیثا عن النبی - صلی الله علیه وسلم - لیس لها أصل»؛ یعنی: «نزد نعیم، ده حدیث از پیامبر (ص) بود که اصلی برای آنها نبود». نسایی نیز نعیم را ضعیف دانسته و ازدی در وصف نعیم گفته است:

«كان نعيم ممن يضع الحديث في تقوية السنه»؛ یعنی: «نعیم از کسانی بود که در تقویت سنت، حدیث وضع می کرد» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴۱/۷-۴۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۴۱۱/۱۰-۴۱۲).
اهل سنت، قول یا فعلی را که به پیامبر (ص) نسبت داده شود، خبر مرفوع می گویند. در مرفوع تفاوتی نمی کند که سند، از نوع متصل، منقطع یا مرسل باشد (سیوطی، ۱۴۰۹ق: ۱/۱۸۳). از طرفی، تمام این احادیث (اصحابی کالنجوم)، مرفوع است (البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۶۳۱).

درباره طریق ابن عباس (روایت چهارم در ۱-۲)، ضحاک بن مزاحم، از ابن عباس نقل کرده؛ ولی خود ابن عباس را ملاقات نکرده است (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳/۴۴۶)؛ بنابراین در این روایت، تدلیس اسناد^۱ رخ داده است.

از جمله علمای اهل سنت که در سند این احادیث تشکیک کرده اند، می توان این افراد را نام برد: ابن حجر عسقلانی گفته است: «ووهن جميع طرقة» (شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/۱۸۶). ابوبکر البزاز نیز روایت «اصحابی کالنجوم» را صحیح ندانسته است: «وعن البزار: "هذا الكلام لم يصح عن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ"» (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸ق: ۲/۹۰). ابن عبدالبر یکایک اسناد این روایات را بررسی کرده و ضعف آنها را نشان داده است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۴ق: ۲/۹۲۳-۹۲۴). شمس الدین ذهبی نیز چنین حکم کرده است: «وحکم علیه الحافظ الذهبي بالوضع واتهم بعض رواة الأسانيد» (شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/۱۸۶). ابن امیرالحاج (محمد بن محمد حنفی) نیز می گوید: «أصحابي كالنجوم بأبيهم اقتديتم اهتديتم» (لم يعرف) بناءً على قول ابن حزم في رسالته الكبرى مكذوب موضوع باطل». او همچنین تمام طرق این حدیث را ضعیف و غیر صحیح دانسته است (ابن امیرالحاج، ۱۴۰۳ق: ۳/۹۹). احمد بن حنبل حدیث «اصحابی

۱. تدلیس، اقدامی است برای پوشاندن عیب و ضعف سند روایت. اگر کسی با حذف کلمه ای یا نام فردی در سلسله سند، عیب آن را مخفی کند، مدلس نامیده می شود و عمل وی را تدلیس می گویند؛ همچنین اگر فردی تلاش کند وثاقتی را برای راوی درست کند، تدلیس به دو صورت است: یکی تدلیس اسناد و دیگری تدلیس شیوخ (صبیحی صالح، ۱۴۱۷ق: ۱۷۳). تدلیس اسناد، خود به دو صورت روی می دهد: نخست، آنکه فرد وانمود کند مروی عنه را ملاقات کرده است؛ درحالی که از او حدیث نشنیده باشد، یا از معاصر خود روایت کند و توهم ایجاد کند که از او حدیث را شنیده است؛ دوم آنکه فرد از سلسله سند، کسی را که ضعیف است، حذف کند تا حدیث، مورد قبول واقع شود (نووی، ۱۴۰۷ق: ۱/۳۳؛ مامقانی، ۱۴۱۱ق: ۱/۳۷۶-۳۷۸).

کالنجوم» را صحیح و معتبر ندانسته است: «قَالَ أَحْمَدُ: حَدِيثُ لَا يَصِحُّ وَالْبَرَّارُ لَا يَصِحُّ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (همان: ۳/ ۹۹). حافظ سخاوی و سیوطی حدیث «اصحابی کالنجوم» را صحیح ندانسته‌اند (سخاوی، ۱۴۰۵ق: ۱/ ۶۹-۷۰؛ سیوطی، ۱۴۱۰ق: ۲/ ۱۸۲، رقم ۴۶۰۳). ابن حزم درباره روایت «اصحابی کالنجوم» گفته است: «هذا خبر مكذوب موضوع باطل» و نیز «هذه رواية ساقطة» (البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۴۴؛ شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/ ۱۸۶). ابن تیمیه نیز درباره روایت «اصحابی کالنجوم» گفته است: «هذا الحديث ضعيف، ضعفه أمه الحديث» (ابن تیمیه، بی تا: ۴/ ۲۳۹). در کتاب *عقبات الانوار*، از ۳۴ نفر از علمای اهل سنت نام برده شده است که صحت این روایات را نپذیرفته‌اند (کهنوی، بی تا: ۳/ ۱۲۳-۱۶۸).

۲-۲. اصحاب، بهترین خلق خدا و بهترین افراد امت

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۲-۱. منابع روایات

در این دسته، از ترجمه مجدد خودداری کرده‌ایم.

- «حَدَّثَنَا عَفَّانُ قَالَ: ثنا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنِ الْجَرِيرِيِّ (سعيد بن إياس) عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْلَةَ قَالَ: كُنْتُ أُسِيرُ مَعَ أَبِي بُرْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: «خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقُرْنُ الَّذِي بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق: ۶/ ۴۰۴-۴۰۵).

- «حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: [إِنَّكُمْ تَتَّبِعُونَ سَبْعِينَ أُمَّةً أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ]» (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق: ۳/ ۶۱).

- «حدثنا إسحاق حدثنا النضر أخبرنا شعبة عن أبي جمره سمعت زهدم بن مضرب سمعت عمران بن حصين - رضی الله عنهما - يقول: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: «خير أمتي قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»؛ یعنی: «بهترین امت من همعصران من هستند؛ سپس کسانی که پس از آنان می‌آیند؛ سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند» (بخاری، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۱۳۳۵).

- «حدثنا محمد بن كثير أخبرنا سفيان عن منصور عن إبراهيم عن عبيدة عن عبدالله - رضي الله عنه: أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»» [همان: ۳ / ۱۳۳۵].

- «حدثنا عثمان بن أبي شيبة وإسحاق بن إبراهيم الحنظلي (قال إسحاق أخبرنا وقال عثمان حدثنا) جرير عن منصور عن إبراهيم عن عبيدة عن عبدالله قال: «سئل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أي الناس خير؟ قال قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»» [مسلم، بی تا: ۷ / ۱۸۴-۱۸۵].

- «حدثنا قتيبة بن سعيد وهناد بن السري قالوا حدثنا أبو الأحوص عن منصور عن إبراهيم بن يزيد عن عبيدة السلماني عن عبدالله قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - «خير أمتي القرن الذين يلونني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»» [همان: ۷ / ۱۸۴-۱۸۵].

- «حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ عَنْ أَبِي بَشِيرٍ وَحَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَالِمٍ أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ أَخْبَرَنَا أَبُو بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ أُمَّتِي الْقُرْنُ الَّذِينَ بُعِثَتْ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»» [همان: ۷ / ۱۸۴-۱۸۵].

- «حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَابْنُ بَشَّارٍ جَمِيعًا عَنْ غُنْدَرٍ قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ سَمِعَتْ أَبَا جَمْرَةَ حَدَّثَنِي زُهْدُ بْنُ مُضَرَّبٍ سَمِعَتْ عُمَرَ بْنَ حُصَيْنٍ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»» [همان، ۷ / ۱۸۴-۱۸۵].

- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْأُمَوِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ح وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَابْنُ بَشَّارٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ حَدَّثَنَا أَبِي كِلَاهُمَا عَنْ قَتَادَةَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَوْفَى عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقُرْنُ الَّذِينَ بُعِثَتْ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»» [همان: ۷ / ۱۸۶].

- «حدثني الحسن بن علي الحلواني حدثنا أزهر بن سعد السمان عن ابن عون عن إبراهيم عن عبيدة عن عبدالله: عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»» [همان: ۷ / ۱۸۵].

- «حدثنا عمرو بن عون قال أنبأنا ح وثنا مسدد قال ثنا أبو عوانه عن قتادة عن زرارة بن أوفى عن عمران بن حصين قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: «خير أمتي القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم»» [ابن داوود، بی تا: ۲ / ۶۲۵].

- «حَدَّثَنَا وَاصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ عَنْ هِلَالِ بْنِ يَسَافٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: [«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»]» [ترمذی، ۱۹۹۸م: ۴ / ۷].

- «أخبرني أبو عبدالله محمد بن علي الصنعاني بمكته ثنا إسحاق بن إبراهيم بن عباد أنبأ عبد الرزق أنبأ معمر عن بهز بن حكيم بن معاوية عن أبيه عن جدة: أنه سمع النبي - صلى الله عليه وسلم - في قوله الله - عز وجل - (كنتم خير أمة أخرجت للناس) قال: [«أنتم تَمون سبعين أمة أنتم خيرها وأكرمها على الله - عز وجل»]» [حاكم نيشابوري، ۱۴۱۱ق: ۴ / ۹۴].

- «عبدالله بن جعفر بن أحمد بن فارس ثنا يونس بن حبيب ثنا أبو داود ثنا شعبه عن منصور و الأعمش عن إبراهيم عن عبيدة السلماني عن عبدالله بن مسعود أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: [«خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»]» [خطيب بغدادی، بی تا: ۴۷].

- «أحمد بن علي بن محمد الزيدى الحافظ بنيسابور، أنا أبو عمرو محمد بن أحمد بن حمدان، ثنا عبدالله بن محمد بن شيرويه ثنا محمد بن بشر ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن أبي بشر عن عبدالله بن شقيق عن أبي هريرة عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: [«خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»]» [همان: ص ۴۷].

- «مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ ثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ عَنْ هِلَالِ بْنِ يَسَافٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»]» [همان: ۴۷].

- «حَدَّثَنَا يَعِيشُ بْنُ سَعِيدٍ وَعَبْدُ الْوَارِثِ بْنُ سُفْيَانَ، قَالَا: أَخْبَرَنَا قَاسِمُ بْنُ أَصْبَغٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّزْنَانِيُّ، قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مَعْمَرٍ، قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، قَالَ أَخْبَرَنَا: بَهْزُ بْنُ حَكِيمٍ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ حَبِيبَةَ الْقَشِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدَّةٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: [«أَلَا إِنَّكُمْ تَوْفُونَ تِسْعِينَ أُمَّةً أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ، وَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ»]» [ابن عبد البر، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۹].

- «حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ بْنُ سُفْيَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا قَاسِمُ بْنُ أَصْبَغٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زُهَيْرِ بْنِ حَرْبٍ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدِ الْقَطَّانِ، قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي»» (همان: ۱۲/۱).

- «أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ بْنُ سُفْيَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا قَاسِمُ بْنُ أَصْبَغٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو قِلَابَةَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّقَاشِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»» (همان: ۱۲/۱).

خطیب بغدادی در کتاب *الكفاية*، در باب «تعديل الله و رسوله للصحابه»، روایت «خير الناس قرنی» را مطابق با نص قرآن دانسته است (خطیب بغدادی، بی تا: ۴۷-۴۹). ابن عبدالبر در کتاب *الاستيعاب في معرفة الاصحاب* نوشته است: عدالت تمام صحابه، ثابت است به ثنای خداوند و رسولش از آنها (کتاب و سنت)، و تزکیه‌ای بالاتر از این نیست و تعدیلی کامل تر از این وجود ندارد. او سپس ذیل روایت «إِنَّكُمْ تَتَمَوْنَ سَبْعِينَ أُمَّةً، أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَ أَكْرَمُهَا»، با اشاره به آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۱۱۰) گفته است: «كنتم» یعنی «أنتم خير أمة». او می‌گوید: روشن است که گفتار پیامبر (ص) درباره آن‌ها «أنتم خيرها» اشاره به فضل و برتری آن‌ها دارد، به کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۹/۱)؛ البته باید توجه کنیم که ابن عبدالبر روایت «إِنَّكُمْ تَتَمَوْنَ سَبْعِينَ أُمَّةً» را به صورت «أَلَا إِنَّكُمْ تُوَفُونَ سَبْعِينَ» آورده است؛ اما با توجه به جمله قبل از روایت، که در آن، کلمه «سبعین» آمده، احتمال تصحیف وجود دارد. فخر رازی در کتاب *المحصول*، ذیل مسئله عدالت صحابه و همچنین ذیل روایت «خير الناس قرنی»، درباره چگونگی استناد به این روایت، سخنی نگفته است (فخر رازی، ۱۴۱۸ق: ۴/۳۰۷-۳۰۸). ابن حجر عسقلانی در کتاب *الاصابه*، در باب «مرتبة الصحابه» نوشته است: عدالت صحابه نزد اکثر علما مسلم است و صحابه علی‌الاطلاق، به نصوص قرآن و سنت، عادل شمرده شده‌اند و این،

مورد اجتماع امت است^۱. وی سپس ذیل روایت «خیر القرنی الذی بعث فیهم» نوشته است: پیامبر (ص) خبر داده که بهترین قرن‌ها به‌طور مطلق، قرن وی است، و این اقتضا می‌کند مقدم‌داشتن آن‌ها را در تمام ابواب خیر؛ و گرنه اگر خیر در برخی از آنان می‌بود؛ نه همگی، پس نباید بهترین قرون به‌طور مطلق شمرده می‌شدند (عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۱/۱۷-۲۱). سخاوی در کتاب *فتح‌المغیث*، ذیل باب «بیان عدالت صحابه»، ذیل روایت «خیر الناس قرن» نوشته است: مراد از قرن پیامبر (ص)، قرن است که صحابه در آن بوده‌اند و قرن اطلاق می‌شود بر مدتی از زمان که دارای حد و مرز می‌باشد و در آن، اقوالی است. کمترین آن را ده سال و بیشترین آن را ۱۲۰ سال ذکر کرده‌اند و این مطابقت دارد با تاریخ وفات آخرین صحابی، ابوالطفیل (سخاوی، ۱۴۲۴ق: ۴/۹۶). ابن‌النجار نیز در کتاب شرح *الکوکب المنیر*، در فصل «الصحابی»، پس از ذکر آیات و روایاتی از جمله روایت «خیر القرون قرن» نوشته است: اگر پرسیده شود این ادله به فضل آن‌ها دلالت دارد؛ پس تصریح به عدالت آن‌ها کجاست، جواب، این است که کسی را که خداوند متعال، این‌گونه یاد و ثنا کند، چگونه ممکن است عادل نباشد؛ پس هنگامی که تعدیل، به گفته دو نفر از مردم ثابت می‌شود، چگونه به این ثنای عظیم خدا و رسولش از آن‌ها (صحابه) ثابت نشود (ابن‌النجار، ۱۴۱۸ق: ۲/۴۷۵). شوکانی هم در کتاب *ارشاد‌الفحول*، ذیل فصل عدالت صحابه و نیز ذیل روایت «خیر القرون قرن»، درباره چگونگی استناد به این روایت، سخنی نگفته است (شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/۱۸۶).

۱. روشن است که گفتار گروهی از عالمان بزرگ آنان، این اتفاق‌نظر را تکذیب می‌کند، ابوحنیفه درباره صحابه گفته است: همه صحابه، عادل‌اند؛ جز افرادی؛ آن‌گاه ابوحنیفه از جمله آن افراد، ابوهریره را نام برده است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق: ۴/۶۸). گروهی از دانشمندان اهل سنت تصریح کرده‌اند در میان صحابه نیز همانند دیگر مردم، افراد عادل و غیر عادل وجود دارد؛ از جمله مازری، شارح کتاب *البرهان*، ابن‌عماد حنبلی، شوکانی و نیز کسانی همچون محمود ابوریه، محمد بن عقیل علوی، محمد رشیدرضا صاحب المنار، شیخ مقبلی صاحب العلم الشامخ، و مصطفی صادق رافعی صاحب *اعجاز القرآن* (عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۱/۱۶۳؛ علوی، ۱۴۱۲ق: ۱۶۷-۱۶۸؛ محمود ابوریه، ۱۴۱۴ق: ۱۰۱؛ ابوریه، بی‌تا: ۳۲۲-۳۲۹).

۲-۲-۲. کاوش در اسناد احادیث

مباحث این بخش بدین شرح‌اند:

- سعید بن ایاس الجریری: یحیی بن سعید القطان، او را ضعیف دانسته و ابن معین نیز درباره‌اش گفته است: «قال یحیی بن سعید لعیسی بن یونس أسمعت من الجریری وهو مختلط قال نعم قال لا ترو عنه»؛ یعنی: «یحیی بن سعید به عیسی بن یونس گفت: "شنیده‌ام جریری مختلط است." عیسی گفت: "بله! از او روایت نکن." ابو حاتم درباره‌ی وی گفته است: «تغییر حفظه قبل موته» (مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۰ / ۳۴۰؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳ / ۱۸۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۴ / ۶).

- علی بن زید بن جُدعان: احمد درباره‌ی او عبارت «لیس بالقوی» را آورده و در جایی دیگر، وی را ضعیف الحدیث دانسته است. ابن سعد نیز درباره‌اش گفته است: «فیه ضعف ولا یحتج». جوزجانی او را واهی الحدیث و ضعیف دانسته است و ابوزرعه و ابو حاتم نیز درباره‌ی وی جمله «لیس بقوی» را آورده‌اند. نسایی او را ضعیف دانسته و ابن خزیمه در وصف وی گفته است: «لا أحتج به لسوء حفظه». حاکم ابواحمد نیز درباره‌اش لفظ «لیس بالمتمین» را آورده است. یحیی بن معین هم او را ضعیف دانسته است (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ۵ / ۱۹۶؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۲۰ / ۴۳۷-۴۳۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۷ / ۲۸۳-۳۸۴).

- محمد بن کثیر: دو نفر به این نام وجود دارند که از ثوری روایت کرده‌اند: یکی از آن‌ها محمد بن کثیر العبیدی است که ابن معین درباره‌ی او جمله «لم یکن ثق» را به کار برده و در جایی دیگر گفته است: «وقال ابن الجنید عن ابن معین: کان فی حدیثه ألفاظ كأنه ضعفه ثم سألت عنه فقال لم یکن لسائل أن یکتب عنه» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۶ / ۳۱۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۹ / ۳۷۱)؛ دیگری نیز محمد بن کثیر بن ابی عطاء الثقفی (المصیصی) است که احمد بن حنبل، او را به کلی ضعیف دانسته و بخاری درباره‌اش گفته است: «لین جداً». نسایی نیز درباره‌ی او گفته است: «لیس بالقوی کثیر الخطأ» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۶ / ۳۱۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۹ / ۳۷۰).

- جریر بن عبدالحمید: او به سوء حفظ متهم شده و بیهقی درباره‌اش گفته است: «قد نسب فی آخر عمره الی سوء الحفظ». ابو حاتم نیز درباره‌ی او گفته است: «تغییر قبل موته» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۱۱۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۲ / ۶۵).

- ابوهریره: نگاه کنید به صفحه چهارم همین مقاله).

- محمد بن بشار: از عبدالله الدورقی نقل شده است: «کنا عند یحیی بن معین وجرى ذکر بندار فرأیت یحیی لا یعبأ به ویستضعفه»؛ یعنی: «مانزد یحیی بن معین بودیم؛ سخن از بندار (محمد بن بشار) به میان آمد؛ پس دیدم یحیی به او اعتنا و توجهی نکرد و او را ضعیف شمرد». عبدالله بن محمد بن سیار گفته است: «از ابو حفص عمرو بن علی شنیدم که قسم می خورد بندار دروغ می گوید در آنچه از یحیی روایت می کند». ابن الدورقی گفته است: «قواریری را دیدم که از او راضی نبود». عبدالله بن علی بن المدینی هم گفته است: «از پدرم درباره یکی از احادیث او که از پیامبر (ص) نقل شده، سؤال کردم. پدرم گفت که آن، کذب است» (مزی، ۱۴۰۰ق: ۲۴/۵۱۵-۵۱۶).

- حسن بن علی الحلوانی: احمد بن حنبل درباره او گفته است: «ما أعرفه بطلب الحدیث ولم یحمده، ثم قال یبلغنی عنه أشياء أکرهه»؛ یعنی: «او به طلب حدیث، شناخته شده نیست و ستوده نمی باشد؛ سپس احمد می گوید: "از او چیزهای مکروهی به من رسیده است» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۲/۲۶۲).

- ازهر بن سعد السمان: عقیلی درباره او گفته است: «برخی احادیث او از ابن عون منکر می باشد» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱/۱۷۷).

- اعمش: (نگاه کنید به صفحه چهارم همین مقاله).

- بهز بن حکیم: ابن حبان درباره او گفته است: «کان یخطئ کثیرا». ابوحاتم نیز درباره او گفته است: «لا یحتج به»؛ همچنین حاکم گفته است روایت او از پدر و جدش شاذ است (مزی، ۱۴۰۰ق: ۴/۲۶۲؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲/۷۱-۷۲).

- عبدالملک بن محمد الرقاشی (ابوقلابه): دارقطنی درباره او گفته است: «کثیر الوهم، لا یحتج به» و در جایی دیگر نیز گفته است: «کثیر الخطأ» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/۴۱۰).

برخی راویان اسناد این روایات، از جمله عبدالله بن جعفر بن احمد بن فارس، یونس بن حبیب، قاسم بن اصبح، احمد بن علی بن محمد الیزدی، عبدالله بن محمد بن شیرویه، یعیش بن سعید و عبدالوارث بن سفیان، مجهول اند و از آنها در کتاب های رجالی

تهذیب‌التهذیب، میزان‌الاعتدال، تهذیب‌الکمال، الکامل فی ضعفاء الرجال، لسان‌المیزان، الثقات ابن حبان، الثقات العجلی، الضعفاء العقیلی، سخن گفته شده است.

در روایتی که در صفحه هفتم همین مقاله آمده، ابو‌عوانه روایت را از قتاده نقل کرده است؛ درحالی که ابو‌عوانه (وضاح بن عبدالله الواسطی) به سال ۱۲۲ق. به دنیا آمده (مولده سنه اثنتین وعشرین ومائه) و به سال ۱۷۶ق. از دنیا رفته است: «مات فی ربیع الأول سنه ست وسبعین ومائه» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱۰۵/۱۱)؛ درحالی که قتاده به سال ۱۱۷ق. از دنیا رفته است: «ولد سنه ۶۱ ومات سنه سبع عشرة ومائه» (همان: ۸/۳۱۸)؛ بنابراین، ابو‌عوانه پنج سال بعد از وفات قتاده به دنیا آمده است و نمی‌تواند از او روایت کرده باشد؛ پس این روایت، از نوع منقطع است.

۲-۳. اصحاب، برگزیدگان خداوند متعال

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۳-۱. منابع روایات

روایات این بخش عبارت‌اند از:

- قال عبد العزيز بن سلام قال حدثنا أبو صالح عبدالله بن صالح قال حدثني رشدين بن سعد وروى عن نافع بن يزيد عن زهرة بن معبد عن سعيد بن المسيب عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ أَصْحَابِي عَلَىٰ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مَا خِلا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَاخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةً وَفِي كُلِّ أَصْحَابِي خَيْرٌ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعِثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَاخْتَارَ أُمَّتِي عَلَىٰ سَائِرِ الْأُمَمِ» [ابن حبان البستي، ۱۳۹۶ق: ۲/۴۱؛ متقی هندی، ۱۴۰۱ق: ۱۳/۲۳۶].

- اخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبرَاهِيمَ، ثنا أَبُو بَكْرِ الشَّافِعِيُّ ثنا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ بْنِ أَبِي الدُّمَيْكِ ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ زِيَادٍ سَبْلَانَ، قَالَ الشَّافِعِيُّ: وَحَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ الْمُرْزِيِّ ثنا الْوَلِيدُ بْنُ الْفَضْلِ الْعَنْزِيُّ قَالَ: ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ سَعْدِ الزُّهْرِيُّ عَنْ بَشْرِ الْحَنْفِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي وَاخْتَارَ أَصْحَابِي فَجَعَلَهُمْ أَصْحَابِي وَجَعَلَهُمْ أَنْصَارِي وَإِنَّهُ سَيَجِيءُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَنْتَقِصُونَهُمْ، أَلَا فَلَا تَنَاجَوْهُمْ، أَلَا فَلَا تَنَكِّحُوا إِلَيْهِمْ، أَلَا فَلَا تُصَلُّوا مَعَهُمْ، أَلَا فَلَا تُصَلُّوا عَلَيْهِمْ، عَلَيْهِمْ حَلَّتِ اللَّعْنَةُ»].

یعنی: «همانا خداوند مرا برگزید و اصحاب مرا نیز برگزید. آن‌ها را دامادها و یاران من قرار داد. همانا به زودی در آخر الزمان قومی می‌آیند که آن‌ها را طعن می‌زنند. آگاه باشید! با آنان ازدواج نکنید و به آنان دختر مدهید! آگاه باشید! با آن‌ها نماز نخوانید و بر آن‌ها نیز نماز نخوانید! لعنت بر آن‌ها حلال است» [خطیب بغدادی، بی تا: ۴۸].

- عبدالله بن صالح قال حدثنا نافع بن یزید عن زهرة بن معبد عن سعید بن المسیب عن جابر مرفوعاً: [«ان الله اختار أصحابي على العالمين سوى النبيين والمرسلين واختار من أصحابه أربعة أبا بكر وعمر وعثمان وعلياً فجعلهم خير أصحابي وفي أصحابي كلهم خير واختار أمتي على سائر الأمم»؛ یعنی: «خداوند اصحاب مرا بر تمام جهانیان به جز پیامبران و رسولان برگزید و از اصحابم چهار نفر را برگزید: ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع)، و آن‌ها را بهترین اصحابم قرار داد؛ هر چند که تمام اصحابم خوب هستند، و اتم را بر دیگر امت‌ها برگزید»] (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/۱۲۲؛ هیشمی، ۱۴۱۲ق: ۹/۷۳۶).

خطیب بغدادی در الکفاية، ذیل باب «تعديل الله ورسوله للصحابة»، پس از استناد به روایاتی از جمله «ان الله اختارني واختار اصحابي» گفته است: این روایات، مطابق با نص قرآن است و از آن‌ها پاکی و عدالت صحابه اقتضا می‌شود (خطیب بغدادی، بی تا: ۴۸). عسقلانی در الاصابه، در فصل «فی بیان حال الصحابه من العدالة»، و سخاوی در فتح المعیث، در باب «بیان عدالت صحابه»، ذیل روایت «ان الله اختار اصحابي»، به روایتی استناد کرده‌اند که در آن، درباره آیه «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» (نمل: ۵۹) گفته شده مراد، اصحاب پیامبر (ص) هستند (عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۱/۱۶۵؛ سخاوی، ۱۴۲۴ق: ۴/۹۷).

۲-۳-۲. کاوش در اسناد احادیث

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

- عبدالله بن صالح نسایی درباره او لفظ «لیس ثقہ» را به کار برده و ابن‌المدینی درباره اش گفته است: «لا أروى عنه شيئاً». صالح جزره نیز گفته است: «هو عندی یکذب فی الحدیث» و ابن عدی معتقد است: «در احادیث و متون او اشتباه واقع شده و مورد اعتماد نمی‌باشد». ابن حبان نیز در وصف وی گفته است: «انما وقعت المناکیر فی حدیثه من قبل جار له، فسمعت ابن خزیمه

يقول كان له جار كان بينه وبينه عداوة كان يضع الحديث على شيخ أبي صالح ويكتبه بخط يشبه خط عبدالله ويرميه في داره بين كتبه فيتوهم عبدالله انه خطه فيحدث به؛ یعنی: «از طرف همسایه او، در احادیثش الفاظ منکر واقع شده است. از ابن خزیمه شنیدم که می گفت: عبدالله همسایه ای داشت که میان او و همسایه اش دشمنی بود. همسایه اش احادیثی را شبیه به خط او وضع می کرد و به میان کتبخ در خانه او می انداخت. عبدالله گمان می کرد این، نوشته های خودش می باشد؛ پس آن ها را روایت می کرد» (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۱۵/ ۱۰۴-۱۰۵؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/ ۱۲۲-۱۲۳). احمد بن صالح درباره اش گفته است: «متهم ولیس بشیء». حاکم ابواحمد نیز درباره وی لفظ «ذاهب الحدیث» را به کار برده است (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۵/ ۲۲۷-۲۲۸).

- رشدین بن سعد: نسایی او را «متروک» دانسته است و ابن معین و ابوزرعه نیز رشدین را ضعیف شمرده اند؛ همچنین جوزجانی درباره او گفته است: «عنده مناکیر کثیرة» (نسایی، ۱۳۶۹ق: ۱/ ۴۱؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳/ ۷۵-۷۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۳/ ۲۴۰). ابوحاتم درباره اش گفته است: «منکر الحدیث وفیه غفله ویحدث بالمناکیر عن الثقات، ضعیف الحدیث»؛ یعنی: «او منکر الحدیث می باشد و احادیث منکری را از افراد ثقة نقل می کند» (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۹/ ۱۹۴-۱۹۵).

- محمد بن خلف المروزی: یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابن جوزی نیز حدیثی موضوع را از او در الموضوعات نقل کرده است (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۶/ ۱۳۵).
- ولید بن الفضل العنزلی: به گفته ابن حبان، او احادیثی موضوع را روایت کرده است؛ وی همچنین درباره اش گفته است: «لا یجوز الاحتجاج به بحال». ذهبی نیز احادیثی باطلی را از او نقل کرده است (همان: ۷/ ۱۳۶).

درباره روایتی که در صفحه یازدهم همین مقاله از طریق عبدالله بن صالح از نافع بن یزید آمده، ذکر این نکته لازم است که این روایت نیز از لحاظ اصطلاحات رجالی، دچار مشکل است. همان گونه که می بینیم، عبدالله از نافع روایت کرده است؛ در حالی که نافع بن یزید به سال ۱۶۸ق. از دنیا رفته است: «توفی سنه ثمان وستین ومائة» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱۰/ ۳۶۷) و عبدالله بن صالح پنج سال بعد از وی، یعنی به سال ۱۷۳ق. به دنیا آمده است: «ولدت فی سنه ۱۷۳ ومات سنه اثنتین وعشرین ومائتین» (همان: ۵/ ۲۲۸)؛ بنابراین، عبدالله نمی تواند از

نافع روایت کرده باشد و بدین صورت، این روایت نیز از نوع منقطع است و علاوه بر آن، همانند روایت «اصحابی کالنجوم»، مرفوع نیز هست (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/۱۲۲).

علاوه بر آنچه گفتیم، برخی علمای اهل سنت نیز این روایات را ضعیف و باطل شمرده‌اند؛ مثلاً از نظر نسایی، روایت عبدالله بن صالح (ان الله اختار اصحابی)، موضوع است. ابوزرعه نیز برای این روایت، اصلی قائل نیست و آن را باطل دانسته و گفته است: «فی حدیث زهرة بن معبد عن سعید لیس له أصل» و نیز: «وقال أحمد بن محمد التستری سألت أبا زرعه عن حدیث زهرة فی الفضائل فقال باطل»؛ یعنی: «احمد بن محمد تستری می‌گوید: "از ابوزرعه درباره حدیث زهره، درباره فضایل پرسیدم. گفت: باطل است"» (عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۵/۲۲۷).

۲-۴. اصحاب را دوست بدارید

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۴-۱. منابع روایات

روایات این بخش عبارت‌اند از:

- قال أخبرنا أحمد بن كامل القاضي قال حدثنا محمد بن سعد العوفي قال حدثنا يعقوب يعني بن إبراهيم بن سعد قال حدثنا عبيدة بن أبي راطه عن عبد الرحمن بن زياد عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم: [«الله في أصحابي! فمن أحبهم فبحبي أحبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه»].

یعنی: «خدا را خدا را در مورد اصحابم! پس کسی که آن‌ها را به خاطر من دوست بدارد، من نیز او را دوست خواهم داشت و هر کس آن‌ها را به خاطر من دشمن بدارد، من نیز او را دشمن خواهم داشت و کسی که آن‌ها را بیازارد، مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد، خداوند را آزرده است و کسی که خدا را بیازارد، پس نزدیک است که خداوند او را (به عذاب) بگیرد» (ترمذی، ۱۹۹۸م: ۶/۱۷۹؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۷/۱۱۱).^۱

۱. در سنن ترمذی، به جای «احمد بن كامل القاضي»، «محمد بن يحيى» آمده است.

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)، سال ۱۱، شماره ۳ / ۱۶۱

- «حدثنا إبراهيم بن سعد قال حدثنا عبيدة يعني بن أبي رائطه عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مغفل عن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: [«من أحب أصحابي فحبي أحبهم»؛ یعنی: «هر کس یارانم را به خاطر من دوست داشته باشد، من نیز او را دوست خواهم داشت»]» (ابن عدی، ۱۴۰۹ق: ۱/۲۴).

عسقلانی در *الاصابة و سخاوی در فتح/المغيث*، پس از ذکر این مسئله که عدالت صحابه با توجه به آیات قرآن و روایاتی از جمله «الله الله فی أصحابی! فمن أحبهم فحبی أحبهم»، قطعی است، چگونگی استناد خود به این روایت را ذکر نکرده‌اند (عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۱/۲۰-۱۶۵؛ سخاوی، ۱۴۲۴ق: ۴/۹۵).

۲-۴-۲. کاوش در اسناد احادیث

مباحث این بخش بدین شرح‌اند:

- محمد بن سعد العوفی: خطیب درباره او گفته است: «كان لينا في الحديث» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۶/۱۶۲؛ عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۵/۱۷۴).

- عبدالرحمان بن زیاد (همان عبدالله بن عبدالرحمان در روایت دوم از بخش قبل): ابن معین گفته است: او شناخته شده نیست. ذهبی نیز گفته است: روایت «الله الله فی اصحابی» را تنها ابی رائطه از عبدالرحمان نقل کرده است. او به چهار نام متفاوت نام برده شده است: «عبدالرحمن بن زیاد وقیل عبدالرحمن بن عبدالله وقیل عبدالله بن عبدالرحمن وقیل عبدالملک بن عبدالرحمن» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/۲۸۲؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۱۹/۲۶۲).

هیثمی در کتاب *مجمع الزوائد*، ذیل «کتاب المناقب»، روایت‌های زیر را ذکر کرده است: [«احفظونی فی اصحابی و اصهاری و اختانی»؛ یعنی: «(احترام) من را با (احترام) به یاران و دامادها و پدرزن‌های من حفظ کنید»]؛ [«اکتم علیّ یا عبادة حیاتی»؛ یعنی: «ای عباده! سخن مرا در دوران حیاتم پنهان دار»]. در این روایت‌ها پیامبر (ص) فرموده‌اند: «من تمام اصحابم را دوست دارم و از آنان راضی‌ام». برخی دیگر نیز این روایات را ذکر کرده‌اند (هیثمی، ۱۴۱۴ق: ۹/۱۵۷، کتاب المناقب، و ۵/۱۹۴؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ۶/۱۰۴؛ سیوطی، بی تا: ۵/۳۴۸؛ متقی هندی، ۱۴۰۱ق: ۱۱/۷۵۵).

بررسی راویان اسناد این روایات نشان می‌دهد راویانی ضعیف آن‌ها را نقل کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان این افراد را نام برد: علی بن محمد بن یوسف (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۴/ ۲۶۱، ۴۳۵/۵)، محمد بن سابق (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۱۵۷/۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱۵۴/۹)، حشرج بن نباته (همان: ۳۲۵/۲؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۳۱۰/۲)، اسماعیل بن ابی‌اویس (همان: ۱/ ۳۷۹؛ نسایی، ۱۳۶۹ق: ۱۷/۱)، کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف (همان: ۱/ ۸۹؛ ابن جوزی، ۱۴۰۶ق: ۳/ ۲۳ و ۲۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۸/ ۳۷۷) و عبدالله بن زید الجریمی (همان: ۵/ ۱۹۸؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۴/ ۱۰۳-۱۰۴).

۲-۵. اصحاب، سخن مرا ابلاغ کنند

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۵-۱. منابع روایات

روایات این بخش عبارت‌اند از:

«حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ، ح وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: أَنْبَأَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ عَنْ يَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدَّةِ مُعَاوِيَةَ الْقَشِيرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؟] يَعْنِي: «آگَاحَ بَاشِيدُ! حَاضِرِينَ سَخَنَانَ مَرَا بَهِ غَايِبِينَ بِرَسَانَدٍ» (ابن‌ماجه، بی تا: ۸۶/۱).

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ أَمْلَاهُ عَلَيْنَا حَدَّثَنَا قَرَّةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ رَجُلٍ آخَرَ (حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَمِيرِيِّ) هُوَ أَفْضَلُ فِي نَفْسِي مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ: قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَوْمَ النَّحْرِ فَقَالَ: [«لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَانَّهُ رَبُّ مَبْلَغٍ يَبْلُغُهُ أَوْ عَى لَهُ مِنْ سَامِعٍ»؟] يَعْنِي: «حَاضِرِينَ سَخَنَانَ مَرَا بَهِ غَايِبِينَ بِرَسَانَدٍ! چَه بَسَا كَسَى كَه سَخَنٍ مِنْ بَهِ أَوْ ابْلَاحٍ مَي شُود، حَافِظُ تَرَا از شُونَدَةُ سَخَنٍ بَاشِدُ» (همان: ۸۵/۱).

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ أَنْبَأَنَا عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّرَاوَرْدِيُّ حَدَّثَنِي قَدَامَةُ بْنُ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَصِينِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِي عِلْقَمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ يَسَّارِ مَوْلَى ابْنِ عَمْرِو بْنِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: [«لِيُبَلِّغَ شَاهِدَكُمْ غَائِبَكُمْ»] (همان: ۸۶/۱).

- «أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الْوَارِثِ بْنُ سُفْيَانَ، أَنَّ قَاسِمًا، أَخْبَرَهُمْ نَا أَحْمَدُ بْنُ زُهَيْرٍ ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ثنا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أُيُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَبْرِينَ قَالَ: نُبْتُ أَنْ أَبَا بَكْرَةَ حَدَّثَ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِمِنَى فَقَالَ: [«أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ فَإِنَّهُ لَعَلَّهُ أَنْ يُبَلِّغَهُ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ أَوْ مَنْ هُوَ أَحْفَظُ لَهُ»؛] يَعْنِي: «آگاه باشید! حاضرین سخنان مرا به غایبین برسانند! شاید کسی که سخن من به او ابلاغ می‌شود، حافظ‌تر از رساننده سخن باشد»» [ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۴ق: ۱/ ۱۸۲].

- «قَالَ أَحْمَدُ بْنُ زُهَيْرٍ، وَنَا أَبِي ثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَمْرِو أَبُو عَامِرٍ عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَبْرِينَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ، وَرَجُلٌ أَفْضَلُ فِي نَفْسِي مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَقَالَ: [«لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَرُبَّ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»]» [همان، ۱/ ۱۸۵].

- «حَدَّثَنَا هُوْدُؤَةُ بْنُ خَلِيفَةَ ثنا ابنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَبْرِينَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»]» [همان، ۱/ ۱۸۳].

ابوحاتم رازی در کتاب العرجح والتعديل نوشته است:

اصحاب پیامبر (ص) کسانی هستند که شاهد وحی بودند و دانای تفسیر و تأویل آن‌ها کسانی هستند که خداوند آنان را برگزید به مصاحبت پیامبر (ص) و یاری ایشان و اقامه دینش و اظهار حقش، و آن‌ها آنچه را که پیامبر (ص) از خداوند به آنان ابلاغ نمود را حفظ کردند؛ سپس خداوند به آن‌ها شرف داد و شک و دروغ و اشتباه را از آنان نفی کرد و آن‌ها را «عدول الأمة» نامید. خداوند در کتابش می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره: ۱۴۳)؛ پس پیامبر (ص) تفسیر کرده است قول خداوند «وسطا» را به «عدل». پس آنان «عدول الامه» و حجت‌های دین و ناقل کتاب و سنت می‌باشند و پیامبر (ص) آن‌ها را به تبلیغ اخبارش تشویق کرد و آن‌ها را مخاطب قرار داد که «فلیبلغ الشاهد منكم الغائب»؛ سپس آن‌ها در شهرها پخش شدند و آنچه را که از پیامبر (ص) حفظ کرده بودند، منتشر ساختند و با حسن نیت و نزدیکی به خداوند، فرایض و احکام و سنن و حلال و حرام را به مردم تعلیم دادند تا از این دنیا رفتند (ابوحاتم رازی، ۱۲۷۱ق: ۱/ ۷-۸).

ابن حبان نیز در *الصحيح* نوشته است:

صحابه همگی عادل می‌باشند و قول پیامبر (ص): «ألا ليبلغ الشاهد منكم الغائب»، بزرگ‌ترین دلیل است که صحابه همگی عادل می‌باشند و در آن‌ها فرد ضعیفی وجود ندارد؛ زیرا اگر در میان آن‌ها فرد ضعیف و غیر عادل وجود داشت، پیامبر (ص) سخن خود را استننا می‌کرد و می‌فرمود: «ألا ليبلغ فلان وفلان منكم الغائب»؛ پس چون پیامبر (ص) همه آنان را امر به تبلیغ کرده است، دلالت می‌کند بر اینکه همگی آن‌ها عادل‌اند و شرافت برای کسی که پیامبر (ص) او را عادل بدانند، بسنده است (ابن حبان، ۱۴۰۸ق: ۱/ ۱۶۱-۱۶۲).

۲-۵-۲. کاوش در اسناد احادیث

مباحث این بخش بدین شرح‌اند:

- بَهْرُ بْنُ حَكِيمٍ: (نگاه کنید به صفحه دهم همین مقاله).

- محمد بن بشار: (نگاه کنید به صفحه دهم همین مقاله).

- عبدالعزیز بن محمد در او ردی: طبق نظر ابو حاتم، سخنان عبدالعزیز، قابل احتجاج نیست و ابوزرعه نیز او را «سوء الحفظ» دانسته است. احمد بن حنبل هم درباره او گفته است: «إذا حدث من حفظه يهيم ليس هو بشيء»؛ یعنی: «هنگامی که از حفظ سخن بگویند، در حدیثش غلط و خطا وجود دارد و هیچ بهره‌ای از حفظ و اتقان ندارد» (ذهبی، ۱۹۹۵ق: ۴/ ۳۷۱).
- عبدالوارث بن سفیان: این راوی، مجهول بوده و در کتاب‌های رجالی اهل سنت، نامش ذکر نشده است.

- هُوْدَةُ بْنُ خَلِيفَةَ: ابن معین او را ضعیف شمرده و احمد نیز درباره‌اش گفته است: «قال أبو داوود عن أحمد: ما كان أصلح حديثه» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۷/ ۹۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۱۱/ ۶۵).

۲-۶. از سبب دشنام‌دادن به اصحاب پرهیز کنید

در این دسته از روایات نیز به دلیل تکرار متن، از ترجمه مجدد خودداری کرده‌ایم:

۲-۶-۱. منابع روایات

روایت‌های این بخش بدین شرح‌اند:

- «حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي! فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»]» (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق: ۳/ ۱۱؛ ابوداؤد، بی تا: ۴/ ۳۴۶).

- «حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ الْأَعْمَشِ قَالَ سَمِعْتُ ذُكْوَانَ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»؛ یعنی: «اصحاب و یارانم را دشنام ندهید! پس قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر کسی از شما به اندازه کوه احد، طلا انفاق کند، اجری که به دست خواهد آورد، به اندازه یک مُد و حتی نصف یک مد انفاق آنان نمی‌باشد»]» (بخاری، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۱۳۴۳).

- «حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ يَحْيَى أَخْبَرَنَا وَقَالَ الْآخِرَانِ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أُذْرِكَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»]» (مسلم، بی تا: ۷/ ۱۸۸).

- «حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ شَيْءٌ فَسَبَّهُ خَالِدٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أُذْرِكَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»]» (همان: ۷/ ۱۸۸).

- «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيلَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْأَعْمَشِ، قَالَ: سَمِعْتُ ذُكْوَانَ أَبَا صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أُذْرِكَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»]» (ترمذی، ۱۹۹۸م: ۶/ ۱۷۸).

- «أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَطَّانُ بِالرَّقَّةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا

تَسْبُوا أَصْحَابِي! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا» [ابن حبان، ۱۴۰۸ق: ۱۶/ ۲۳۸].

- «أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحِيرِيُّ ثنا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يُعْقُوبَ الْأَصَمُ ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعَطَّارِ ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ أَبِي صَالِحٍ عَنِ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: [«لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَذْرَكَ مَدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»]» (خطیب بغدادی، بی تا: ۴۷).

ابن حبان در الصحیح، ابن عبدالبر در الاستیعاب و فخر رازی در المحصول، ذیل مسئله عدالت صحابه، و عسقلانی در الأصابة و شوکانی در ارشاد الفحول، ذیل فصل عدالت صحابه، پس از ذکر روایاتی در استناد به عدالت تمام صحابه، از جمله روایت «لا تسبوا اصحابی»، درباره چگونگی استناد خود به این روایت، سخنی نگفته‌اند (ابن حبان، ۱۴۰۸ق: ۱۶/ ۲۳۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۸؛ فخر رازی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۳۰۸؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ق: ۱/ ۱۶۵؛ شوکانی، ۱۴۱۹ق: ۱/ ۱۸۶).

خطیب بغدادی در الکفایه، در باب «تعدیل الله و رسوله للصحابه»، به روایت «لا تسبوا اصحابی» استناد کرده و آن را مطابق با نص قرآن دانسته است (خطیب بغدادی، بی تا: ۴۷). ابن صلاح نیز در کتاب معرفه انواع علوم حدیث، ذیل باب «معرفه الصحابه» نوشته است: «از عدالت احدی از صحابه سؤال نمی‌شود؛ چراکه آن‌ها علی‌الاطلاق، به نصوص قرآن و سنت و اجماع، عادل‌اند؛ سپس ابن صلاح به آیاتی از قرآن و نیز روایت «لا تسبوا اصحابی» استناد کرده و تنها این روایت را ذکر کرده و سخنی را ذیل این روایت نیاورده است (ابن صلاح، ۱۴۰۶ق: ۲۹۴-۲۹۵). سخاوی در فتح‌المغیث، ذیل باب «بیان عدالت صحابه»، ذیل روایت «لا تسبوا اصحابی» نوشته است:

سبب این روایت، درگیری و نزاع میان خالد بن ولید و عبدالرحمان بن عوف بود که در میان درگیری، خالد، عبدالرحمان را دشنام داد. چون این خبر به پیامبر (ص) رسید، خالد را از این کار نهی کرد و سخن یادشده را فرمودند. ما این را ذکر کردیم؛ چون برخی از اصحاب حدیث، این روایت را اختصاص داده‌اند به کسی که با پیامبر (ص)

مصاحبت زیادی داشته و همراه وی جنگیده و هجرت نموده است؛ اما باید گفت که اعتبار به عموم لفظ است؛ نه به خصوص مورد (سخاوی، ۱۴۲۴ق: ۴ / ۹۶).

ابن النجار نیز در کتاب شرح کوکب المنیر، ذیل روایت «لا تسبوا اصحابی» نوشته است: «اگر این روایت در موردی خاص وارد شده، باید دانست که اعتبار به عموم لفظ است و ضرری به ما نمی‌رساند اگر این خطاب برای صحابه باشد؛ بدین معنی که "بعضی از اصحابم بعضی دیگر را دشنام ندهند"» (ابن النجار، ۱۴۱۸ق: ۲ / ۴۷۴).

۲-۶-۲. کاوش در اسناد احادیث

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

- اعمش: (نگاه کنید به صفحه چهارم همین مقاله).

- ابوهریره: (نگاه کنید به صفحه چهارم همین مقاله).

- جریر بن عبدالحمید: او به سوء حفظ متهم شده و بیهقی درباره‌اش گفته است: «قد نسب فی آخر عمره الی سوء الحفظ». ابوحاتم نیز درباره‌ او گفته است: «تغیر قبل موته» (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۲ / ۱۱۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴ق: ۲ / ۶۵).

- احمد بن عبدالجبار العطاردی: ابوحاتم درباره‌ او لفظ «لیس بالقوی» را به کار برده و ابن عدی گفته است: ابن عدی از احمد روایت نمی‌کرد. محمد بن عبدالله الحضرمی درباره‌ وی گفته است: احمد دروغ گو بود. ابن عدی نیز گفته است: اهل عراق بر ضعف احمد متفق بودند. احمد بن محمد بن سعید به خاطر ضعف احمد، از او روایت نمی‌کرد (مزنی، ۱۴۰۰ق: ۱ / ۳۷۹-۳۸۰؛ ذهبی، ۱۹۹۵م: ۱ / ۲۵۲).

شایان ذکر است که روایاتی دیگر نیز درباره‌ نهی از سب اصحاب، در منابع اهل سنت وجود دارد که راویان اسناد آنها نیز از سوی علمای رجال اهل سنت، ضعیف شمرده شده‌اند؛ مثلاً در اسناد روایت [«لعن الله من سب اصحابی»؛ یعنی: «خداوند لعنت کند کسی را که اصحابم را دشنام دهد»] (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۳ / ۲۹۹)، عبدالله بن سیف الخوارزمی وجود

دارد که از سوی برخی رجالیون اهل سنت، ضعیف شمرده شده است (عقیلی، ۱۴۰۴ق: ۲/ ۲۶۴؛ ذهبی، ۱۹۹۵ق: ۴/ ۱۷۷).

همچنین در اسناد روایت [«من سبّ الانبیاء قتل ومن سبّ اصحابی جلد»؛ یعنی: «هرکس پیامبران را دشنام دهد، به قتل می‌رسد و هرکس به اصحابم دشنام دهد، تازیانه می‌خورد»]، عیدالله بن محمد بن عبدالعزیز العمری وجود دارد که از سوی برخی، ضعیف شمرده شده است (همان: ۲۰/ ۵؛ عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۴/ ۱۱۲؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۳۷۲)؛ همچنین راوی دیگر این روایت، یعنی اسماعیل بن بی‌اویس نیز ضعیف شمرده شده است (ذهبی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۳۷۹؛ نسایی، ۱۳۶۹ق: ۱/ ۱۷).

این روایت را بسیاری از علمای اهل سنت نیز ضعیف دانسته‌اند. البانی روایت عیدالله بن محمد بن عبدالعزیز العمری (من سبّ الأنبياء قتل ومن سبّ أصحابی جلد) را موضوع دانسته و عسقلانی گفته است: از جمله احادیث منکر عیدالله بن محمد بن عبدالعزیز العمری، همین روایت است. دارقطنی هم این روایت را منکر دانسته و گفته است: «لیس بصحیح تفرد به العمری وکان ضعیفا ومن مناکیره ما روی الطبرانی عنه عن إسماعیل بن أبی أویس عن موسی بن جعفر عن أبیه عن علی بن الحسین عن الحسین بن علی - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه وسلّم: من سبّ الأنبياء قتل ومن سبّ أصحابی جلد»؛ یعنی: «این روایت، منکر و از متفرقات عیدالله العمری است و او فردی ضعیف است» (عسقلانی، ۱۴۰۶ق: ۴/ ۱۱۲؛ البانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۳۷۲-۳۷۳).

۳. نتیجه‌گیری

روایاتی را که اهل سنت، برای اثبات عدالت صحابه، به آن‌ها استناد کرده‌اند، می‌توان برپایه محتوایشان به شش دسته تقسیم کرد: نخست، روایاتی که در آن‌ها، اقتدا به صحابه، موجب هدایت دانسته شده است؛ دوم، روایاتی که در آن‌ها، صحابه، بهترین خلق خدا و برترین افراد امت معرفی شده‌اند؛ سوم، روایاتی که در آن‌ها، اصحاب، برگزیدگان خداوند متعال شناخته شده‌اند؛ چهارم، روایاتی که در آن‌ها، پیامبر (ص) انسان‌ها را به دوست داشتن اصحاب توصیه فرموده‌اند؛ پنجم، روایاتی که در آن‌ها، صحابه به ابلاغ سخنان پیامبر (ص)

مأمور شده‌اند؛ ششم، روایاتی که در آنها، از دشنام به اصحاب نهی شده است. در این مقاله، بدون آنکه به نقد محتوایی یا چگونگی برداشت از این روایات بپردازیم، ضمن معرفی منابع این روایات، احوال راویان آنها را از نگاه علمای رجالی اهل سنت بررسی کرده و نشان داده‌ایم باینکه این روایات، مورداستناد اهل سنت در مسئله عدالت صحابه قرار گرفته‌اند، و ثاقت راویان آنها بر پایه اقوال رجالیان اهل سنت احراز نشده و به علت ضعف سند، در صحت آنها تردید وجود دارد.

در نهایت، پس از تحلیل ۴۴ روایت مورد بحث در این مقاله و نیز بررسی یکایک راویان اسناد روایات یاد شده از دیدگاه علمای رجال اهل سنت، مشخص شد از میان ۴۴ روایت یاد شده، در اسناد چهل روایت، راویان ضعیف وجود دارد؛ بنابراین، بیشتر روایات مورد بحث در این مقاله که مورداستناد برخی علمای اهل سنت برای اثبات عدالت تمام صحابه قرار گرفته‌اند، بر اساس مبانی رجالی اهل سنت، از نوع غیر صحیح‌اند.

منابع

- قرآن کریم.

- آمدی، ابوالحسن (بی تا). *الاحکام فی اصول الاحکام*. تحقیق عبدالرزاق عفیفی. بیروت: المكتبة الاسلامی.

- ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق). *شرح نهج البلاغه*. قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.

- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق). *المصنف*. تحقیق کمال یوسف الحوت. ریاض: مکتب الرشید.

- ابن امیر الحاج، شمس الدین محمد بن محمد (۱۴۰۳ق). *التقدیر و التحبیر فی شرح التحرير*. ج ۲. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا). *منهاج السنه النبویه*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (۱۴۰۶ق). *الضعفاء و المتروکین*. تحقیق عبدالله القاضی. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن حبان البستی، محمد بن حبان (۱۳۹۶ق). *المجروحین*. تحقیق محمود ابراهیم زاید. حلب: دارالوعی.

- _____ (۱۴۰۸ق). **صحيح**. تحقيق شعيب الارنؤوط. بيروت: مؤسسه الرساله.
- ابن حنبل، احمد (۱۴۱۹ق). **مسند**. تحقيق سيد ابوالمعاطي النوري. بيروت: عالم الكتاب.
- ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمان (۱۴۰۶ق). **معرفة انواع علوم الحديث**. تحقيق نورالدين عتر. سوريه: دارالفكر.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله (۱۳۹۸ق). **معرفة انواع علوم الحديث**. بيروت: دارالكتب العلميه.
- _____ (۱۴۱۲ق). **الاستيعاب في معرفة الاصحاب**. تحقيق علي محمد الجاوي. بيروت: دارالجيل.
- _____ (۱۴۱۴ق). **جامع بيان العلم وفضله**. تحقيق ابى الاشبال الزهيري. عربستان: دار ابن الجوزي.
- ابن عدى، عبدالله (۱۴۰۹ق). **الكامل في ضعفاء الرجال**. تحقيق يحيى مختار. ج. ۳. بيروت: دارالفكر.
- ابن عساكر (۱۴۱۵ق). **تاريخ مدينه دمشق**. تحقيق عمرو بن غرامه العمري. بيروت: دارالفكر.
- ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي (۱۴۰۸ق). **البدايه و النهايه**. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- _____ (۱۴۰۹ق). **البدايه و النهايه**. بيروت: دار الكتب الاسلاميه.
- ابن ماجه (بى تا). **سنن**. تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي. بيروت: دار احياء الكتب العربيه.
- ابن النجار، محمد بن احمد بن عبدالعزيز (۱۴۱۸ق). **شرح الكوكب المنير**. تحقيق محمد الزحيلي. ج. ۲. بى جا: مكتبه العبيكان.
- ابوحاتم رازى، عبدالرحمان بن ابى حاتم (۱۲۷۱ق). **الجرح و التعديل**. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ابوداود، سليمان بن الاشعث (بى تا). **سنن**. بيروت: دار الكتاب العربى.
- ابوريه، محمود (۱۴۱۴ق). **شيخ المضيره**. قم: منشورات شريف رضى.
- _____ (بى تا). **اضواء على السننه المحمديه**. مصر: دارالمعارف.
- البانى، محمد ناصرالدين (۱۴۱۲ق). **سلسله احاديث ضعيفه و موضوعه**. رياض: دارالمعارف.
- بخارى، محمد بن اسماعيل (۱۴۰۷ق). **صحيح**. ج. ۳. بيروت: دار ابن كثيراليمامه.
- بيهقى، احمد بن الحسين (بى تا). **المدخل الى السنن الكبرى**. تحقيق محمد ضياء الرحمان الاعظمى. كويت: دار الخفاء للكتاب الاسلامى.

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)، سال ۱۱، شماره ۳ / ۱۷۱

- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۲۴ق). **معجم مصطلحات الرجال و الدرایه**. قم: دارالحدیث.
- _____ (۱۹۹۸م). **سنن**. تحقیق بشار عواد معروف. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- جزری، ابوالسعادات المبارک (۱۳۹۹ق). **النهایه فی غریب الحدیث و الاثر**. بیروت: المكتبة العلمیه.
- حاکم نیشابوری (۱۴۱۱ق). **مستدرک علی الصحیحین**. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (۱۴۱۷ق). **تاریخ بغداد**. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ (بی تا). **الکفایه فی علم الروایه**. تحقیق ابو عبدالله السورقی. مدینه: مکتبه العلمیه.
- دیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه (۱۴۰۶ق). **الفردوس بمأثور الخطاب**. تحقیق سعید بسیونی زغلول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ذهبی، شمس الدین محمد (۱۹۹۵م). **میزان الاعتدال فی نقد الرجال**. تحقیق شیخ علی محمد معوض. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ق). **التدوین فی اخبار قزوین**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- زمخشری، محمود بن عمرو بن احمد (۱۴۱۹ق). **اساس البلاغه**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمان (۱۴۰۵ق). **المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشهره علی الالسنه**. بیروت: دار الکتب العربی.
- _____ (۱۴۲۴ق). **المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث المشهره علی الالسنه**. مصر: مکتبه السنه.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۹ق). **تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی**. بیروت: بی نا.
- _____ (۱۴۱۰ق). **جامع الصغیر**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ (بی تا). **جمع الجوامع (جامع کبیر)**. بی جا: بی نا.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۱۹ق). **ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول**. تحقیق شیخ احمد عزو عنایه. بیروت: دار الکتب العربی.
- صبحی صالح (۱۴۱۷ق). **علوم الحدیث و مصطلحه**. دمشق: مکتبه الحیدریه.

- طبرانی، سلیمان بن احمد (۱۴۰۴ق). **معجم الكبير**. تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی. ج. ۲. موصل: مکتبه العلوم و الحكم.
- عبد بن حمید (۱۴۰۸ق). **مسند**. تحقیق صبحی البدری السامرائی. قاهره: مکتبه السنه.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۴۰۴ق). **تهذیب التهذیب**. بیروت: دارالفکر.
- _____ (۱۴۰۶ق). **لسان المیزان**. ج. ۳. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- _____ (۱۴۱۵ق). **الاصابه فی تمییز الصحابه**. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ (بی تا الف). **الاصابه فی تمییز الصحابه**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (بی تا ب). **فتح الباری**. تحقیق عبدالعزیز بن عبدالله بن باز. بیروت: دارالفکر.
- عقیلی، محمد بن عمر بن موسی (۱۴۰۴ق). **الضعفاء**. بیروت: دار المکتبه العلمیه.
- علوی، محمد بن عقیل (۱۴۱۲ق). **النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه**. قم: دارالثقافه.
- فخر رازی، ابو عبدالله محمد (۱۴۱۸ق). **المحصول**. تحقیق دکتر جابر فیاض العلوانی. ج. ۳. بیروت: مؤسسه الرساله.
- قضاعی، ابو عبدالله محمد بن سلامه (۱۴۰۷ق). **مسند الشهاب**. تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی. ج. ۲. بیروت: مؤسسه الرساله.
- کهنوی، سید حامد حسین (بی تا). **عقبات الانوار**. بی تا: مؤسسه البعثه.
- مامقانی، عبدالله بن محمد حسن (۱۴۱۱ق). **مقیاس الهدایه**. تحقیق محمدرضا مامقانی. قم: آل البيت.
- متقی هندی، علی (۱۴۰۱ق). **کنز العمال**. تحقیق بکری حیانی. ج. ۵. بیروت: مؤسسه الرساله.
- مزی (۱۴۰۰ق). **تهذیب الکمال فی اسماء الرجال**. تحقیق بشار عواد معروف. بیروت: مؤسسه الرساله.
- مسلم، ابوالحسن مسلم بن حجاج (بی تا). **صحیح**. بیروت: دارالجليل.
- نسایی، احمد بن شعیب (۳۶۹ق). **الضعفاء و المتروکین**. حلب: دارالوعی.
- نووی، یحیی بن شرف (۱۴۰۷ق). **المنهاج فی شرح صحیح مسلم**. بیروت: دار الکتب العربی.
- هیشمی، نورالدین (۱۴۱۲ق). **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**. بیروت: دارالفکر.